نماز جاهل یا ناسی در ساتر غصبی

**جلسه 6-230**

**سه‌شنبه – 13/06/۹7**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بعد از این‌که عرض کردیم نماز در ساتر مغصوب و یا لباس مغصوب و یا محمول مغصوب عالما عامدا هم صحیح است خلافا للمشهور، اگر تنزل کنیم و بگوییم نماز در ساتر مغصوب عالما عامدا باطل است، باید ببینیم حکم فرض جهل و نسیان چیست؟ نماز در لباس مغصوب جهلا او نسیانا آیا صحیح است یا صحیح نیست؟

مرحوم آقای صدر ظاهر کلام‌شان این است که اگر ما بگوییم نماز در لباس مغصوب باطل است در حال علم و عمد، ‌در حال جهل و نسیان هم باید همین را بگوییم. و لکن مشهور گفته‌اند نماز جاهل و ناسی در لباس مغصوب صحیح است.

وجوه تصحیح نماز جاهل یا ناسی در ساتر غصبی

سه نکته ممکن است ذکر بشود برای تصحیح نماز جاهل و ناسی:

وجه اول: تمسک به حدیث لاتعاد

نکته اول تمسک به حدیث لاتعاد است.

مرحوم خوئی: نماز در مکان غصبی مشمول حدیث لاتعاد نیست

مرحوم آقای خوئی فرمودند: نماز در ساتر مغصوب با نماز در مکان مغصوب فرق می‌‌کند. نماز در ساتر مغصوب عن جهل او نسیانٍ این در حقیقت اخلال به شرطیت ستر است، شرطیت ستر از ارکان نماز نیست، مشمول حدیث لاتعاد است، ولی نماز در مکان مغصوب اخلال به شرائط سجود است، اخلال به شرائط سجود یعنی اخلال به سجود شرعی و این مشمول حدیث لاتعاد نیست چون لاتعاد الصلاة الا من خمس یکیش رکوع است و دیگری سجود هست و الوقت و القبلة و الطهور.

جواب: اخلال به شرائط سجود عرفا اخلال به سجود نیست

این فرمایش، فرمایش خوبی است در رابطه با نماز در ساتر مغصوب و حدیث لاتعاد شاملش می‌‌شود. اما این‌که در مکان مغصوب ایشان اشکال کرد، ما این را جواب دادیم وفاقا للسید السیستانی و الشیخ الاستاد که اخلال به شرائط سجود عرفا اخلال به سجود نیست. آنی که مستثنی هست در حدیث لاتعاد این است که عرفا بگویند اخل بالسجود. و لو شرائط سجود شرعا مختل بشود عرفا اخلال به سجود نیست.

و از اینجا روشن می‌‌شود این‌که مرحوم آقای خوئی فرمودند اگر کسی جهلا یا نسیانا نماز بخواند و محل سجده‌اش نجس باشد یا ما یصح السجود علیه نباشد نماز باطل است. چون اخلال کرده به سجود شرعی. جواب این است که اخلال به سجود عرفی که نکرده، ‌همین که اخلال به سجود عرفی نکرد مشمول حدیث لاتعاد است.

اشکال به شمول حدیث لاتعاد نسبت به نماز در ساتر غصبی: حدیث لاتعاد شرائط ناشی از حکم عقل به امتناع اجتماع امر و نهی را نمی‌تواند تصحیح کند

اگر مشکل حدیث لاتعاد این مقدار بود، ‌خب حل بود، ‌اما صاحب کتاب قراءات فقهیة معاصرة یک مطلبی دارند که بعید نیست مرحوم آقای صدر هم ناظر به همین مطلب باشد که اگر این مطلب درست باشد در ساتر مغصوب هم حدیث لاتعاد جاری نمی‌شود. آن مطلب چیه؟ آن مطلب این است که حدیث لاتعاد شرائط ناشی از حکم عقل به امتناع اجتماع امر و نهی را نمی‌تواند تصحیح کند اخلال به این شرائط را. ایشان فرموده‌اند که در جلد دو قراءات فقهیة معاصرة صفحه 111 و صفحه 112: حدیث لاتعاد شرطیت آن شرطی را بر می‌‌دارد که اخلال به او شده از روی عذر و این باید عقلا ممکن باشد رفعش. کسی که در ساتر مغصوب نماز می‌‌خواند چون جاهل به غصبیتش است، این اخلال کرده به شرطیت اباحه ساتر. یک وقت اصل ساتر را فراموش کرد یا جاهل قاصر بود، ‌زنی فکر می‌‌کرد یک مقدار مویش بیرون باشد اشکال ندارد، جاهل قاصر بود، ‌اخلال کرده به شرطیت خود ستر عن عذر، مشکلی نیست، حدیث لاتعاد شامل او می‌‌شود. در این موردی که شخص حواسش هست که باید ساتر داشته باشد اخلالش به شرطیت اباحه ساتر هست، ‌حدیث لاتعاد که نمی‌تواند شرطیت اصل ستر را بردارد، او که اخلال به او از روی عذر نیست، ‌ملتفت بود که باید ساتر داشته باشد، ‌او را که نمی‌تواند بردارد، ‌بخواهد شرطیت اباحه ساتر را بردارد این شرطیت به حکم عقل است، در مقابل حکم که شارع نمی‌تواند مقاومت کند. عقل می‌‌گوید محال است با وجود نهی از غصب شارع اباحه ساتر را شرط نکند چون اگر اباحه ساتر را شرط نکند این معنایش اجتماع امر و نهی است.

یک وقت اصل اجتماع امر و نهی را نمی‌پذیرید حرفی نیست، ‌عالما عامدا هم نماز در ساتر مغصوب صحیح خواهد بود کما هو مختار صاحب کتاب قراءات فقهیة معاصرة، ‌اما یک وقت می‌‌گویید مصداق اجتماع امر و نهی است و اینجا اجتماع امر و نهی ممتنع است، ‌خب اگر این است پس عقل است که می‌‌گوید با وجود نهی از غصب باید اباحه ساتر شرط بشود و الا اگر شرط نشود معنایش اجتماع امر و نهی است در مورد واحد، هم بخواهد این ساتر مصداق واجب باشد هم مصداق حرام. اگر هم بخواهد حدیث لاتعاد بگوید ما نهی از غصب را بر می‌‌داریم در اینجا، این‌که اصلا ربطی به شرائط نماز ندارد؛‌ یک حکم مستقلی است حدیث لاتعاد ناظر به او نیست که حرمت تکلیفی غصب را بردارد در این حال.

این مطلبی است که ایشان فرمودند که این مطلب را هم در نماز در مکان مغصوب بیان کردند هم در نماز در ساتر مغصوب. در نماز در مکان مغصوب هم گفتند حدیث لاتعاد نمی‌تواند کاری بکند. چرا؟ برای این‌که حدیث لاتعاد چه کار بکند؟‌ بیاید شرطیت اباحه مکان مصلی را بردارد؟‌ یعنی این سجود حرام است و لکن مصداق واجب هم هست، ‌خب این خلاف حکم عقل است. اگر بگوید من دست بر می‌‌دارم از حرمت غصب در این حال؟‌ این‌که مورد لحاظ حدیث لاتعاد نیست که سایر احکام شرعیه نفسیه را بخواهد رفع کند. بخواهد جزئیت سجود را بردارد؟ اشکال بیشتری دارد و او این است که جزئیت سجود از ارکان است، حدیث لاتعاد که نمی‌تواند او را بردارد.

پاسخ: شارع می‌تواند با حدیث لاتعاد حرمت غصب یا شرطیت ستر یا وجوب نماز در ساتر غصبی را بردارد بلکه صرفا مسقط باشد

به نظر ما این مطلب ناتمام است. حدیث لاتعاد عمومش که مشکلی ندارد که بگوید حتی در این مثال نماز در مکان مغصوب یا مثال نماز در ساتر مغصوب بگوید لاتعاد الصلاة؛ اخلال به سجود عرفی که نیست نماز در مکان مغصوب، نماز در ساتر مغصوب که اخلال به ارکان نیست عرفا. می‌‌ماند تخریج ثبوتی این جریان حدیث لاتعاد: لازم نیست که حدیث لاتعاد نکته ثبوتیه جریان خودش را بیان کند، می‌‌تواند شارع دست از حرمت غصب در این حال بردارد، لازم نیست خطاب متکفل این مطلب باشد.

[سؤال: ... جواب:] دست از حرمت غصب در این حال بردارد. فرض این است که این شخص جاهل و ناسی است. ... حدیث لاتعاد حاکم بر خطابات است. ... بالاخره حدیث لاتعاد می‌‌گوید یک احکامی در دین هست، ‌شرائطی برای نماز هست، ‌من می‌‌گویم این نماز با این نقص اعاده ندارد، می‌‌تواند حرمت غصب ثبوتا برداشته بشود.

می‌تواند شرطیت ستر در مثال نماز با ساتر مغصوب برداشته بشود. چه اشکالی دارد؟ بالاخره کسی که اخلال بکند به شرطیت اباحه ساتر یعنی اخلال کرده به ساتر شرعی. می‌‌تواند شارع دست از شرطیت ساتر در این حال بردارد. عموم حدیث لاتعاد شاملش بشود. و می‌‌تواند اصلا این نماز اصلا مصداق واجب نباشد، ‌مسقط واجب باشد.

نگویید آقا‌!‌ این خلاف ظاهر روایات است. چون ظاهر روایات این است که این نمازی که حدیث لاتعاد در او جاری می‌‌شود صحیح است نه این‌که مسقط تکلیف است. نه، صحیح این، وافی به معظم ملاک است، ‌وقتی وافی به معظم ملاک بود صدق نمی‌کند بگوییم این نماز باطل نشده است، ‌نقض نشده است؟ ‌این نماز صحیح است. اشکال ندارد.

پس توجیه ثبوتی دارد و عموم اثباتی می‌‌گوید این نماز صحیح است در ساتر مغصوب جهلا او نسیانا، ‌این نماز در مکان مغصوب صحیح است جهلا او نسیانا. حالا یا ثبوتا شارع دست از حرمت غصب برداشته یا دست برداشته از شرطیت ستر شرعی.

بله، در مثال سجود بر مکان غصب نمی‌تواند دست بردارد از جزئیت سجود، ‌او از ارکان است اما شارع ممکن است بگوید این سجود امر ندارد، ‌سجود بر مکان مغصوب چون مصداق حرام است اما من مسقط امر قرار دادم این نماز با این سجود را. نماز با این سجود و لو ماموربه نیست اما مسقط تکلیف است، ‌عرفا هم صدق می‌‌کند که این نماز صحیح است. چرا لاتعاد اطلاق نداشته باشد؟

به نظر ما شمول حدیث لاتعاد چه در صلات در ساتر مغصوب چه در صلات در مکان مغصوب بلااشکال هست. در صلات در ساتر مغصوب اشکال اخف است برای این‌که شارع می‌‌تواند دست از شرطیت ساتر شرعی بردارد. چه لزومی دارد حتما از شرطیت اباحه ساتر دست بردارد تا بگویید محال است. از شرطیت ساتر در این حال دست بردارد، ‌چه اشکال دارد؟

شمول حدیث لاتعاد نسبت به جاهل به حکم و جاهل مقصر

این مطلب اول و نکته اول که عرض کردیم برای تصحیح نماز با ساتر مغصوب جهلا أو نسیانا. و به نظر ما فرقی نمی‌کند این جهل، جهل به موضوع باشد یا جهل به حکم. بعضی‌ها جاهل به حکم هستند، شرعا نمی‌داند که تصرف در این مال حرام است، فکر می‌‌کند تصرف در مال پدر و لو راضی نباشد حلال است. بر عکس انت و مالک لابیک، مال ابیک لک. می‌‌گوید بابا! مال بابام هست، ‌راضی نیست یعنی چه؟ مال خودمان است. جاهل به حکم است.

بله، مشهور می‌‌گویند حدیث لاتعاد شامل جاهل به حکم نمی‌شود. خب ما قبول نداریم، گفتیم اطلاق دارد حدیث لاتعاد. برخی از بزرگان فرمودند: شامل جاهل مقصر نمی‌شود. مثل مرحوم آقای خوئی. و لذا فرمود: جاهل مقصر بحکم العامد است. ما همان‌طور که مرحوم استاد داشتند، ‌مرحوم آقای صدر در تعلیقه منهاج داشتند مانعی نمی‌بینیم که حدیث لاتعد بطور کلی شامل جاهل مقصر هم بشود. آقا جاهل مقصری است که معتقد است عملش صحیح است چه اشکالی دارد حدیث لاتعاد شاملش بشود؟‌ این را قبلا هم بحث کردیم.

[سؤال: ... جواب:] جاهل متردد اصلا در حال نماز متردد که هست حدیث لاتعاد شاملش نمی‌شود چون حدیث لاتعاد منصرف است به جایی که انسان فکر می‌‌کرد دارد به وظیفه‌اش عمل می‌‌کند، ‌بعد از نماز فهمید که خلاف وظیفه عمل کرده، عقل به او می‌‌گوید نمازت را اعاده بکن، شارع می‌آید می‌‌گوید آقا!‌ من تفضل می‌‌کنم بر شما می‌‌گویم لاتعاد الصلاة. اما کسی که از اول به حال تردید نماز را شروع می‌‌کند او امر به اعاده ندارد، ‌او اصلا از اول به او می‌‌گویند نماز درست بخوان.

وجه دوم: جاهل مرکب و ناسی، واقعا تکلیف ندارند چون لغو است

نکته دوم برای تصحیح نماز با ساتر مغصوب در فرض نسیان و جهل این است که گفته می‌‌شود که آقا! ناسی واقعا تکلیف ندارد، جاهل هم اگر جاهل مرکب باشد نه جاهل ملتفت که جاهل بسیط است، او هم واقعا تکلیف ندارد.

چرا؟ مرحوم آقای خوئی در توضیح این مطلب فرموده: برای این‌که شخصی که ناسی است یا جاهل مرکب است، حالا به موضوع جاهل است یا ناسی است که روشن است، اگر جاهل یا ناسی حکم است او را هم عرض می‌‌کنیم، ‌فعلا جاهل مرکب و ناسی از موضوع غصب است. این واقعا نهی از غصب در حقش ثابت است چون لغو است. نهی برای این است که زاجریت داشته باشد. خب این آقا غافل است، ‌مدام به او بگویی یحرم علیک الغصب، چه اثری دارد؟ به این جاهل مرکب بگویی یحرم علیک هذا الغصب چه اثری دارد؟ تاثیرگذار نیست، لغو است. بر خلاف جاهل بسیط که جاهل ملتفت است، ‌او نه، ‌او اثر دارد نهی از غصب در حقش. اثرش حسن احتیاط است. جاهل ملتفت است، می‌‌گوید من طبق قاعده ید می‌‌گویم این ساتر مباح است، ‌این مکان مباح است ولی احتمال غصب می‌‌دهم، ‌پس تحریم غصب شامل من بشود اثرش حسن احتیاط است، ‌لغو نیست. اما ناسی و جاهل مرکب نهی از غصب در حق‌شان لغو است، ‌اثر ندارد. جاهل مرکب یا ناسی حکم هم همینطور است، ‌او هم روح حکم شاملش نمی‌شود. اگر هم می‌‌بینید خطاب تکلیف مطلق است چون می‌‌گویند محال است اخذ علم به حکم در موضوع حکم، یعنی مولی از باب ضیق خناق مجبور بود خطاب تکلیفش را مطلق جعل کند و الا می‌‌گوید من غرضی از این اطلاق تکلیف نسبت به جاهل مرکب به حکم یا ناسی به حکم ندارم چون لغو است شمول حکم نسبت به او، مقید نکردم چون نمی‌توانم مقید کنم، اخذ العلم بالحکم فی موضوع الحکم محالٌ.

این فرمایش مرحوم آقای خوئی و مرحوم استاد که برای تصحیح نماز با ساتر مغصوب نسیانا أو جهلا به شرط این‌که جهل، جهل مرکب باشد یعنی جهل بسیط که شخص جاهل ملتفت است نباشد. همین مطلب را در نماز در مکان مغصوب یا وضوء‌ به ماء مغصوب هم مرحوم آقای خوئی فرموده. خوب دقت کنید! فرموده: شما در موقعی که در مکان مغصوب نماز خواندی یا با آب مغصوب وضوء‌ گرفتی ملفت بودی یعنی شاک بودی یا غافل بودی؟ اگر بگوید شاک بودم، ‌هر بار که شروع کردم نماز بخوانم، ‌مدام یادم آمد که نکند این کسی که این خانه را به ما فروخته، این خانه را از صاحبانش کش رفته و سند جعلی به اسم خودش زده و به ما فروخته. آقای خوئی می‌‌گوید چند سال این‌جور نماز خواندی و بعد فهمیدی که اتفاقا فروشنده یک آدم کلاه‌بردای بوده و این خانه ملک شرعی او نبوده که به شما فروخته؟ ‌شما اگر بگویی پنجاه سال، [آقای خوئی] می‌‌گوید پنجاه سال نمازت را قضاء کن چون در این پنجاه سال همه‌اش ملتفت بودی موقع نماز، ‌شک داشتی این مکان غصبی است، خطاب لاتغصب شما را گرفت. خطاب لاتغصب که شما را گرفت دیگه این نمازت مصداق حرام بود و دیگه نمی‌توانست مصداق واجب باشد. اگر بگویی آقا! اتفاقا من هر وقت نماز می‌‌خواندم، حواسم می‌‌رفت جاهای دیگر، ‌اصلا توجه نداشتم به این مطلب که شاید این مکان غصبی باشد، آقای خوئی می‌‌گوید خدا را شکر، تو در حال نماز غافل بودی، ‌نهی از غصب، ‌واقعا شامل شما نمی‌شد در آن حال. نهی که شاملت نشد، ‌دیگه حرام نبود آن نماز.

و همین‌طور وضوء به ماء مغصوب. نماز در ساتر مغصوب اگر راه اول که حدیث لاتعاد جاری می‌‌شود نبود، این راه دوم هست که بگوییم ناسی و جاهل مرکب اصلا نهی از غصب واقعا در حقش ساقط است.

[سؤال: ... جواب:] جاهل شاک، جاهل ملتفت، حکمش فعلی است.

البته مرحوم آقای خوئی یک استثناء کرده، ‌گفته یک سوال: شما که ناسی بودی نسبت به غصب، خودت که غاصب نبودی، مبادا خودت غاصب باشی، مثلا این لباس را خودت غصب کردی، خودت خمسش را ندادی، ‌خودت غصب کردی اما هر بار که نماز می‌‌خواندی غافل بودی. اگر خودت غاصب بودی نسیان تو بدرد نمی‌خورد، اگر ناسی خودش غاصب بود نمازش باطل است. چرا؟ برای این‌که درست است که در این حال تکلیف او لغو است ولی این عمل مبغوض مولی است، ‌مبعد از مولی است، نمی‌تواند مصداق واجب باشد. حدیث رفع النسیان هم شامل این نمی‌شود چون خلاف امتنان بر امت است که بیایند نسیان غاصب را رافع تکلیف او قرار بدهند.

جواب اول (مرحوم امام و مرحوم صدر): شارع لازم نیست در مقام جعل، خصوصیات را لحاظ کند

مرحوم آقای صدر و قبل از ایشان امام قدس سره، فرمودند: این مطالب درست نیست. جاهل مرکب، ناسی، مشمول خطاب تکلیف هستند، خطاب تکلیف شامل‌شان می‌‌شود. این اشکال که آقای خوئی گفت که لغو است تکلیف ناسی، امام فرمودند خطابات قانونیه که عقلائا لغو نیست شامل ناسی بشود، خطاب شخصی که نکردند به ناسی تا لغو باشد، ‌خطاب قانونی است شامل ناسی هم می‌‌شود. مرحوم آقای صدر فرموده خطاب مطلق مؤنه زایده ندارد ‌شامل ناسی هم می‌‌شود.

[سؤال: ... جواب:] لحاظ خصوصیات لازم نیست، موضوع عام را لحاظ کرده.

توضیح بدهم:

امام فرمودند: در خطابات قانونیه کافی است که غرض مولی تحریک عدد معتنابهی از مکلفین باشد، ‌همین مصحح عقلائی است در خطابات قانونیه. مرحوم آقای صدر عبارتش فرق می‌‌کند، می‌‌گوید غرض از خطاب مطلق این است که محرک عبد باشد بعد الوصول، ‌همین مصحح خطاب است که مولی غرضش این است که این خطاب به مکلف واصل اگر شد او را تحریک کند.

تفاوت بیان مرحوم امام با بیان مرحوم صدر در شخص عاجز

می‌دانید نتیجه این بیان با نتیجه بیان امام فرقش کجاست؟ در عاجز. آقای صدر می‌‌گوید: عاجز مشمول خطاب تکلیف نیست. چرا؟ برای این‌که غرض مولی تحریک عاجز بعد وصول الخطاب الیه نیست چون عاجز است دیگه. اما در ناسی، آقای صدر می‌‌گوید غرض از جعل این است که خطاب تکلیف هرگاه واصل بشود به مکلف، محرک او باشد و لو بالفعل این مکلف ناسی است اما مولی یک غرضی دارد به نحو تعلیقی: لو وصل الیه لحرّکه. اما انصراف دارد از نظر آقای صدر از عاجز، ‌چون عاجز قابل انبعاث حتی بعد الوصول نیست.

ما بیان مرحوم آقای صدر را قبول کردیم در اصول. بیش از این دلیل نداریم. چه لغویتی است؟‌ خطاب مطلق جعل می‌‌کند مولی، ‌غرض از این خطاب مطلق این است که لو وصل الیه لحرکه، ‌به نحو قضیه شرطیه، ‌همین کافی است برای تصحیح خطاب و لو بالفعل این مکلف ناسی است.

[سؤال: ... جواب:] اطلاق دارد خطاب تکلیف. شما باید بگویید این خطاب تکلیف مستهجن است شامل ناسی بشود [لکن] ‌هیچ استهجان عقلائی ندارد. ... استهجان دارد عرفا که خطاب تکلیف شامل ناسی بشود؟ اگر مستهجن نیست عرفا، عموم خطاب هم شامل این شخص می‌‌شود، مثل این خطابات قانونیه‌ای که در دنیا دولت‌ها تصویب می‌‌کنند، ‌تکلیف شامل ناسی هم می‌‌شود، ‌شامل جاهل هم می‌‌شود، ‌هیچ مشکل اثباتی ندارد، ‌عموم دارد، مستهجن هم که نیست شمولش نسبت به ناسی و جاهل.

به نظر ما ناسی و جاهل مشمول خطاب تکلیف هستند و این بیان مرحوم آقای خوئی و مرحوم استاد درست نیست.

برای رفع تکلیف ناسی به حدیث رفع نمی‌شود تمسک کرد

بله، ‌ممکن است ما به رفع النسیان می‌‌خواهیم تمسک کنیم برای رفع تکلیف ناسی. [بگوییم] ‌مستهجن نیست تکلیف ناسی، ‌اما حدیث رفع می‌‌گوید ما امتنانا تکلیف ناسی را برداشتیم. این را هم ما جواب دادیم، ‌گفتیم ظهوری حدیث رفع در رفع تکلیف فعلی ندارد. از عالَم مؤاخذه برداشته شده فعلی که از روی نسیان صادر بشود. مکلفی که کاری می‌‌کند از روی نسیان مؤاخذه نمی‌شود، ‌آن فعلش را برداشتند از دوش او، یعنی در نامه عمل که بخواهند بر اساس او مؤاخذه کنند ثبت نمی‌کنند این کارها را که نسیانا انجام داده. بیش از این ظهور ندارد که بگوید تکلیف از ناسی برداشته شده، نه، کی می‌‌گوید؟ و لذا در بعضی از متن‌ها هست: رفع ما نسوا، رفع ما اخطأوا، یعنی ظاهرش این است که آنچه را که فراموش می‌‌کنند انجام بدهند یا فراموش می‌‌کنند و انجام می‌‌دهند، ‌خود آن فعل منسیّ دیگه ثبت نمی‌شود بر مکلف که بگویند چرا فراموش کردی نماز نخواندی امروز؟ نه این‌که تکلیف به نماز را از او برداشتند، ‌نه، نمی‌نویسند در نامه عملش که امروز صبح فراموش کرد و نماز صبح را نخواند. ربنا لاتؤاخذنا ان نسینا أو اخطأنا که در بعضی از روایات در ذیل رفع ما نسوا ورفع ما اخطأوا این آمده: ربنا لاتؤاخذنا نه این‌که ربنا لاتجعل علینا تکلیفا فی حال النسیان. بیش از این حدیث رفع ظهور ندارد.

و لذا به نظر ما این نکته دوم درست نیست، تکلیف شامل جاهل و ناسی می‌‌شود.

وجه سوم: شخص جاهل یا ناسی و لو ملتفت باشد، ترخیص ظاهری دارد

نکته سوم برای تصحیح عمل این شخص که از روی جهل یا نسیان نماز در ساتر مغصوب خوانده این است: این شخص ترخیص دارد در این کار و لو جاهل ملتفت باشد. ‌همان آقایی که نماز می‌‌خواند در مکان مغصوب جاهل ملتفت است، ‌مدام قاعده ید جاری می‌‌کند، جاهل ملتفت است دیگه، ‌شارع به او گفته تو مرخصی در این مکان نماز بخوانی ظاهرا، یعنی مادام الشک مرخصی در این مکان نماز بخوانی. نهی از غصب دارد اما یک نهی از غصبی است که مقرون به ترخیص در مخالفت هست لاجل الجهل، همچون نهی‌ا‌ی که مقرون به ترخیص است. خود شارع گفته مرخصی در تخلف از این نهی بخاطر جهلت، ‌همچون نهی مقرون به ترخیصی شبیه نهی کراهتی می‌‌شود. چه جور نهی کراهتی نهی مقرون به ترخیص در مخالفت نهی است و با اطلاق امر سازگار است، نماز در حمام مکروه است در عین حال مصداق واجب هم هست، ‌اجتماع امر و نهی کراهتی که محال نیست. نهی از غصب در حال جهل شبیه نهی کراهتی است چون مقرون به ترخیص است. و لذا با اطلاق امر جمع می‌‌شود و هیچ مشکلی ندارد.

این بحث تمام شد. مسأله بعد عروه را ان شاء الله فردا عرض می‌‌کنیم.